

روزی که دانشگاه تبریز، مشهد الشهدا شد

روز مردان بی ادعایی است که چشم از جهان شسته و با ایمان راسخ خود برای دفاع از ایران اسلامی و آرمان های رهبر کبیر انقلاب، با قدرت علمی خود دست به اقدامی زدند که لرزه بر اندام دشمنان افکند و بدین طریق جام شهادت را سرکشیدن ...



روز مردان بی ادعایی است که چشم از جهان شسته و با ایمان راسخ خود برای دفاع از ایران اسلامی و آرمان های رهبر کبیر انقلاب، با قدرت علم، خدمت به اقدامی زدند که لرزه بر اندام دشمنان افکند و بدین طریق جام شهادت را سرکشیدن ...

پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) موجب شد، دشمنان اسلام از صدور این انقلاب به سایر کشورهای جهان احساس نگرانی کنند و برای مقابله با آن به هر طریق ممکن سعی کردند به بدنه نظام لطمه وارد کنند که یکی از آن ها آغاز جنگ تحمیلی توسط عراق علیه ایران بود.

با شروع جنگ تحمیلی ملت ایران با گوش دادن به فرامین پیر مرادشان با جان و دل وارد عرصه نبرد حق علیه باطل شدند و هر کس به نوبه خود، آنچه که در توان داشت به منصف ظهور گذاشت و در مقابل دشمنان انقلاب و اسلام ایستادگی کردند.

دشمنان انقلاب با دیدن ایستادگی ملت ایران در برابر ارتش بعثی، دست به محاصره اقتصادی زدند تا از این طریق شاید بتوانند دژ محکم و استوار ملت ایران را از بین ببرند، اما غافل از این بودند که این ملت لبیک گوی ولی فقیه خود هستند.

محاصره اقتصادی و جنگ موجب شد رزمندگان اسلام با کمبود مهمات جنگی روبرو شوند و ملت ایران برای حل این مشکل در پشت جبهه های نبرد و در سنگر علم و عمل وارد کارزار شدند، بطوری که تمام کارخانه ها و کارگاه های تولیدی و صنعتی شهر تبریز تبدیل به کارخانه مهمات سازی شد.

در این بین دانشجویان دانشگاه تبریز نیز برای ساخت مهمات جنگی در دانشگاه اعلام آمادگی کرده و جانانه دست به تلاشی زدند که دشمن با شنیدن این امر لرزه بر اندامش افتاد و برای متوقف کردن این حرکت تلاش کرد ...

جمال شکوری یکی از جانبازان واقعه 27 دی ماه دانشگاه تبریز است که از چگونگی تشکیل این گروه و روز حادثه به خبرنگار ایرنا می گوید: با شروع جنگ تحمیلی و آغاز تحریم های اقتصادی ایران و اعلام اینکه از لحاظ تسلیحات جنگی با کمبود مواجه هستیم، کارخانه ها و کارگاه های تراشکاری و فنی در تبریز برای ساخت مهمات جنگی اعلام آمادگی کردند و بسیجی همگانی در شهر به وجود آمد.

وی با بیان اینکه از سال 62 ساخت این مهمات در تبریز آغاز شده بود، ادامه می دهد: سال 65 از طریق جهاد دانشگاهی اعلام شد که دانشجویانی که می خواستند به جبهه بروند برای کمک به جنگ خواهان فراهم شدن امکاناتی برای فعالیت در جهت ساخت تسلیحات در دانشگاه هستند.

این جانباز 40 درصد اضافه می کند: آقای سیف لو رییس وقت دانشگاه تبریز پس از مشورت با وزارت اجازه این امر را صادر و من به عنوان سرپرست کارگاه تعیین شدم.

وی می گوید: از اوایل آذرماه سال 65 گروه تشکیل و آموزش های ابتدای و چگونگی کار با دستگاه ها به دانشجویان داده شد و سپس به دو گروه 34 نفری تقسیم شدند که گروه نخست از ساعت 18 الی 22.30 و گروه دوم از ساعت 22.30 تا 2.30 بامداد، برای ساخت خمپاره فعالیت می کردند.

شکوری افزود: با شروع فعالیت ها چندین بار در اتاق سرپرستی نامه های تهدید آمیز به دستم رسیده بود، ولی ایمان و اعتقاد راسخ دانشجویان به اندازه ای بود که از موضع خود عقب نشینی نمی کردند و هربار که اظهار می کردم 'ممکن است امشب مورد حمله هوایی قرار بگیریم می گفتند ما با غسل شهادت مشغول فعالیت هستیم'.

وی با بیان اینکه در زمان جنگ برق شهر تبریز قطع و وصل می شد، اظهار کرد: شب حادثه نیز برق تبریز قطع شد و ما دورهم جمع شدیم و شروع به خواندن دعای توسل کردیم که با پایان یافتن دعا برق نیز دوباره وصل شد و دانشجویان فعالیت خود را آغاز کردند.

این جانباز 40 درصد می گوید: من و شهید ایرج خلوتی که نمازمان به تاخیر افتاده بود، برای خواندن نماز به بیرون سالن در حرکت بودیم که در این حین شهید 'علیرضا رضوانجو' مرا صدا زد و گفت که دستگاهش از کار افتاده و برای تعمیر دستگاه برگشتم.

وی ادامه می دهد: در این حین صدای بسیار مهیب بمباران شنیده شد و برای لحظه ای از هوش رفتم، وقتی چشمان را باز کردم صدای السلام علیک یا اباعبدالله و السلام علیک یا فاطمه الزهرا ... از هر طرف به گوش می رسید و من به دلیل اینکه دست چپم قطع شده بود و روده ها و چشم چپم بیرون زده بود دوباره از هوش رفتم.

شکوری افزود: بیمارستان امام خمینی (ره) جنب دانشگاه قرار داشت که آن نیز بمباران شده بود و مرا به بیمارستان های سینا، کودکان و بالاخره نیکوکاری انتقال می دهند تا همزمان با جراحی چشم چپم، شکمم را که روده ها از آن بیرون افتاده بود، مورد عمل جراحی قرار گیرد، ولی دست چپم، مدت ها بعد مورد پیوند قرار گرفت.

وی اظهار می کند: در شب حادثه هفت نفر در مرخصی بودند و 22 دانشجوی دانشگاه تبریز به درجه رفیع شهادت نایل شدند و من به همراه محمد منافی فرتوت، علیرضا دل فکار، مجید اسم حسینی و یحیی خلیلی از قافله جا ماندیم تا به عنوان بازماندگان و جانبازان حادثه یاد و خاطره آنان را زنده نگهداریم.

با مادر شهید یعقوب اسماعیل زاده نیز در خصوص شهید و شب حادثه هم سخن می شویم که می گوید: یعقوب فرزند نخستم بود که در شب قدر چشم به جهان گشود و نامش را از قرآن انتخاب کردیم، او از همان روزهای نخست انقلاب در مسجد کلانتر فعالیت های انقلابی داشت.

سکینه دهقانی ادامه می دهد: یعقوب اهتمام ویژه ای برای شش خواهر و برادران کوچکتر از خود داشت و همه آنان را به درس خواندن و تلاوت قرآن تشویق می کرد و می گفت ما باید با آموختن علم و دانش لبیک گوی فرامین امام خود باشیم.

وی با بیان اینکه در زمان حادثه یعقوب سال سوم رشته مهندسی ابزارسازی دانشگاه تبریز بود، اظهار می کند: یعقوب آماده اعزام به جبهه شده بود که به دلیل ساخت مهمات جنگی در تبریز ماند تا در این سنگر جهاد کند و از این موضوع تنها من و پدرش آگاه بودیم و هیچ کس دیگری در خانواده به دلیل اهمیت موضوع از ماجرا خبر نداشت.

مادر این شهید افزود: از صبح روز حادثه در دلم غوغا بود تا اینکه عصر هنگام از پای افتادم، در دلم آشوب بود که خبر بدی در راه است، شب هنگام برق قطع شد و با آمدن برق به پا خواستم و سفره شام را چیدم تا بر حق دیگر فرزندانم و همسرم ظلم نکنم و آنها سر گرسنه بر بالش نگذارند.

به اینجای سخنانش که می رسد بغض گلویش را می گیرد، برای اینکه بیش از این مادر را اذیت نکنم رو به پدر شهید می کنم و بقیه ماجرا را از او می پرسم که می گوید: من نیز هنگام نشستن بر سر سفره حال خوشی نداشتم لقمه نخست را که بر دهانم گذاشتم قلبم گرفت و دیگر نتوانستم بنشینم به بچه ها گفتم شما غذا بخورید من کمی استراحت می کنم.

ولی اسماعیل زاده ادامه می دهد: درعالم خواب و رویا خوابی دیدم که چندی نکشید تعبیر شد، صدای بلند بمباران من را از جایم بلند کرد به سوی پنجره دویدم به نظرم آمد نور از سمت خیابان مارالان برخاسته، بالا پشت بام رفتم باز متوجه مسیر نشدم، به سمت خیابان دویدم.

وی افزود: وسط خیابان گیج و منگ مانده بودم در دلم آشوب بود تا اینکه دو مامور کلانتری دو را دیدم به سمتشان رفتم و پرسیدم 'از کجا می آیید؟ می دانید کجا بمباران شده است؟ گفتند از محل حادثه می آییم دانشگاه را بمباران کرده اند' ...

به این قسمت از سخنانش که می رسد اشک هایش جاری می شود، توصیف این صحنه بسیار سخت است، سخت است دیدن اشک های یک مرد یک پدر، پدری که جگر گوشه اش را در راه اسلام فدا کرده است، کمی تأمل می کند و ادامه می دهد: به دلیل اینکه عملیات ساخت مهمات محرمانه بود، نتوانستم بگویم که فرزندم در دانشگاه بود، با پای پیاده مسیری را طی می کنم تا اینکه در قسمتی از مسیر سوار ماشین می شوم.

این پدر شهید افزود: از آبرسان تا دانشگاه را پیاده پیمودم هر قدمی که بر می داشتم انگار تمام وجودم تکه تکه می شد، به سمت در دانشگاه رفتم دیدم نگهبان دانشگاه حتی از ورود یک فرد نظامی خودداری می کند پاهایم سست شد در گوشه ای نشستم و سپس به خانه برگشتم.

وی ادامه می دهد: همسایه مان را از خواب بیدار کردم و از او خواستم که مرا با ماشینش به چند بیمارستان ببرد، به بیمارستان رازی رفتیم، جنازه شهید خلوتی را نشانم دادن که تشخیص هویت نشده بود، گفتم پسر من نیست اسمش را گفتم و به سمت بیمارستان شیر خورشید وقت (سینای کنونی) رفتیم.

وی که دوباره اشک در چشمانش سنگینی می کند، افزود: جلوی بیمارستان پاهایم سست شد، بدنم لرزید و نتوانستم به داخل بیمارستان بروم تا اینکه نزدیکی های صبح کارکنان دانشگاه آمدند و به همراه آنها وارد سالن شدیم و فرزندم را شناسایی کردم.

دیگر توان سخن گفتن نداشت و من نیز که به سختی جلوی اشک هایم را گرفته بودم، رو به مادر شهید می کنم و می گویم مادر از حال و هوای خود در این چند ساعتی که بی خبر از فرزندت بودی بگو، که اظهار می کند: به من گفتند 'یعقوبم در حال امداد رسانی به زخمیان حادثه است' ولی دل مادر خبر از هر حادثه ای می دهد، می دانستم سحرگاه باید با فرزندم خداحافظی می کردم ...

این مادر شهید افزود: وقتی جگر پاره تنم را دیدم آنقدر از خود بی خود شده بودم که نمی دانستم چه شده به خاطر دارم که می گفتم 'یعقوب من که زیرپیراهن قرمز نداشت لباس های او سفید بودند چرا به او لباس قرمز پوشانده اید...' بعدها فهمیدم به خاطر جراحاتی که وارد شده بود لباسش به رنگ سرخ در آمده بود.

این مادر و پدر شهید هردو اظهار می کنند: حفاظت و پاسداری از انقلاب و آرمان های امام راحل (ره) مهمترین خواسته شهدا بود، آنها رفتند تا مردم ایران سرافراز و سربلند زیر پرچم اسلام زندگی کنند و تن به بردگی دشمنان اسلام ندهند.

بر اساس این گزارش دانشگاه تبریز تنها دانشگاهی است که مورد حمله مستقیم هواپیماهای عراقی قرار گرفت که بر اثر این بمباران در 27 دی ماه سال 65؛ سجاد (ایرج) خلوتی، محسن محمدی غریبانی، رحمان قفلگری، مرتضی زمان پور، علی فصیح کجاآبادی، حمیدرضا ملکوتی خواه، علی رضا رضوان جو، عباس ارشدی پور، صدیار صفری، بیاضعلی اسدی فرد، سید محسن جواهری، سعید امیرخانی، مهدی امیرکاظمی، علیرضا کریمی وفایی، حسین شیرین سرنندی، مرتضی جابری، فواد الدین محمودی، یعقوب اسماعیل زاده، شیرزاد شریفی، هاشم اخترشمار، عادل جعفری نویمی پور و حسین رضاپور جام شهادت را سر کشیدند.

مصاحبه از: مینا بازگشا